



دبستان دخترانه دانشگاه شیراز

پایہ: پنجم

فارسی

نام درس

حکایت حکمت

موضوع

زمان: ۴۰ دقیقه

فصل

۱۴۰۰

۱۲

15

تاریخ:

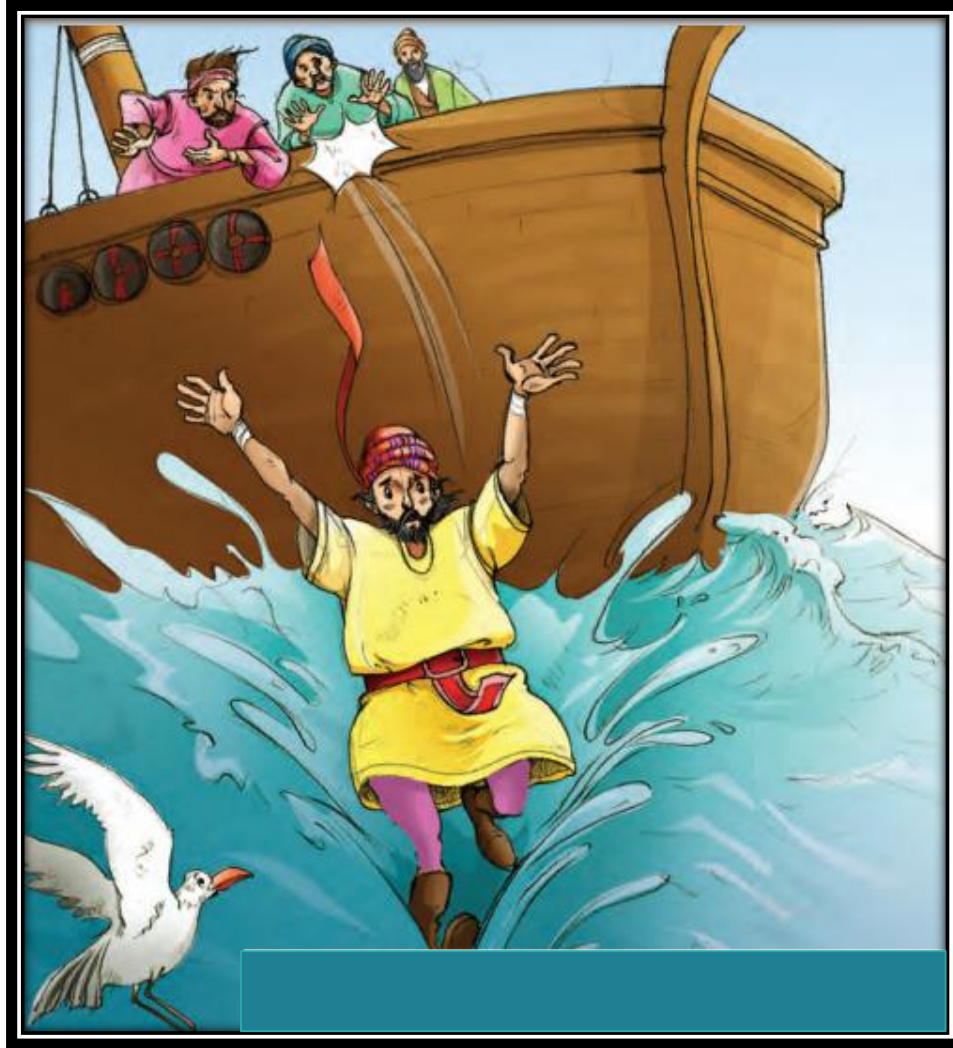
۱۲. ♦

الى

۱۲۰

صفحه

تهیه کننده: گروه آموزشی پنجم دبستان



به نام خدا

حکایت

حکمت

حکایت حکمت

پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و مِحْنَتِ کشتی نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد؛ چندان که ملاطفت کردند، آرام نمی‌گرفت و مَلِک از این حال، آزرده گشت. چاره ندانستند. حکیمی در آن کشتی بود، مَلِک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی، خامُش گردانم.»

گفت: «غایت لطف و کرم باشد.»

بفرمود تا غلام به دریا انداختند.

باری چند، غوطه خورد؛ جامه‌اش گرفتند و سوی کشتی آوردند. به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون بر آمد، به گوشه‌ای بنشست و آرام یافت.

مَلِک را پسندیده آمد، گفت: «در این، چه حکمت بود؟»

گفت: «اوّل، مِحْنَتِ غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی‌دانست.»



معنی واژه ها

- غلام: بنده و خدمتکار
- محنت: رنج و درد
- نیازموده: تجربه نکرده
- در نهاد: آغاز کرد
- ملاطفت: مهربانی
- مَلک: پادشاه
- آزرده: رنجیده
- حکیمی: طبیبی
- طریق: راه و روش
- خامش: کوتاه شده ی خاموش، ساکت

- غایت: پایان و نهایت
- کرم: لطف
- باری چند: چند باری
- غوطه خورد: در آب فرو رفت
- جامه: لباس
- سکان: وسیله ای برای هدایت کشتی
- برآمد: بالا آمد
- پسندیده آمد: پذیرفت
- حکمت: دانش و دلیل خردمندانه

نکته کلمات هم نویسه

این کلمات از نظر نوشتاری مثل هم ولی از نظر آوایی فرق می کنند.

➤ مِلک: دارایی

➤ مُلک: کشور

➤ مَلِک: پادشاه و از نام های خدا در اسلام

➤ مَلَك: فرشته



معنی جمله
های دشوار

**پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و محنت
کشتی نیازموده، گریه زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد.**

**پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و محنت
کشتی نیازموده، گریه زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد.**

پادشاهی با خدمتکارش، سوار کشتی شد. آن خدمتکار، هیچ وقت، از نزدیک،
دریا را ندیده بود و رنج و سختی سوار شدن به کشتی را امتحان نکرده بود،
شروع به گریه کرد و از ترس می لرزید.

پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام، هرگز دریا ندیده بود و محنت
کشتی نیازموده، گریه زاری در نهاد و لرزه بر اندامش افتاد.

آرایه ادبی: لرزه بر اندامش افتاد ← کنایه از ترس می لرزید

چندان که ملاطفت کردند، آرام نمی گرفت و مَلِک از این حال، آزرده گشت.

چندان که ملاطفت کردند، آرام نمی گرفت و مَلِک از این حال، آزرده گشت.

**هر قدر، با او مهربانی می کردند، ساکت نمی شد. پادشاه از این وضع، غمگین شد
و راهی نمی دانستند تا آن خدمتکار را آرام کنند.**

**حکیمی در آن کشتی بود، مَلِک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی
خامش گردانم»**

**حکیمی در آن کشتی بود، مَلِک را گفت: «اگر فرمان دهی، من او را به طریقی
خامش گردانم»**

**دانشمندی در آن کشتی بود، به پادشاه گفت: اگر دستور بدهی، من با یک
روشی، او را ساکت می کنم.**

گفت: « غایت لطف و کرم باشد».

گفت: « غایت لطف و کرم باشد».

پادشاه گفت: این کار تو نهایت لطف و محبت است.

بفرمود تا غلام به دریا انداختند.

بفرمود تا غلام به دریا انداختند.

حکیم دستور داد تا خدمتکار را به دریا انداختند.

**باری چند غوطه خورد؛ جامه اش گرفتند و سوی کشتی آوردند. به دو دست
در سکان کشتی آویخت. چون بر آمد، به گوشه ای بنشست و آرام یافت.**

باری چند غوطه خورد؛ جامه اش گرفتند و سوی کشتی آوردند. به دو دست در سکان کشتی آویخت. چون برآمد، به گوشه ای بنشست و آرام یافت.

چند بار در آب فرو رفت، لباسش را گرفتند و به طرف کشتی آوردند. با دو دستش سکان کشتی را محکم گرفت وقتی وارد کشتی شد، در گوشه ای آرام نشست.

مَلِك را پسندیده آمد، گفت: «در این، چه حکمت بود؟»

مَلِك را پسندیده آمد، گفت: « در این، چه حکمت بود؟ »

**پادشاه، از این کار دانشمند خوشش آمد و گفت: در این کار شما چه دلیل خردمندانه
ای وجود دارد؟**

گفت: «اول، محنت غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست.»

گفت: «اول، محنت غرقه شدن، نچشیده بود و قدر سلامت کشتی نمی دانست.»

گفت: خدمتکار در آغاز، رنج و سختی غرق شدن را تجربه نکرده بود و قدر آرامش و امنیت را نمی دانست.



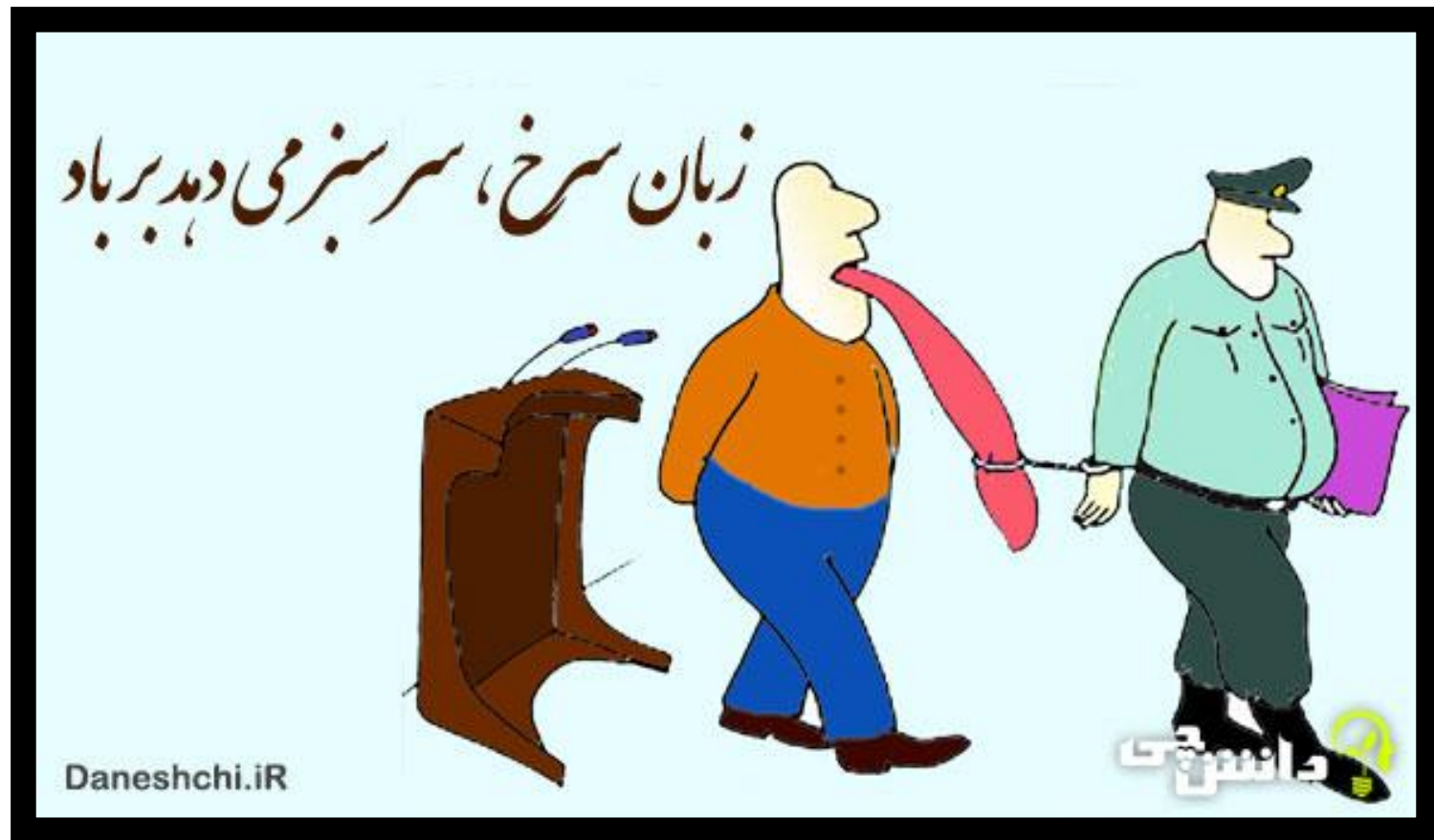
از هر دست بدهی از همان دست هم می گیری



از هر دست بدهی از همان دست هم می گیری

نتیجه عمل انسان به خودش بر می گردد چه عمل زشت
و ناپسند و چه کار خوب و پسندیده و درست .

زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد



زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد

احتیاط در سخن گفتن و پرهیز از گفتن حرفهای نیشدار و خطرناک که ممکن است به قیمت جان تمام شود .

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید



قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید



کسی که درد و رنج در زندگی کشیده باشد، قدر آسایش را بیشتر از افراد مرفه و بی درد می داند.

هر که بامش بیش، برفش بیشتر



هر که بامش بیش، برفش بیشتر



هرچه پول و ثروت زیادت‌ر و زندگی وسیع‌تر باشد سختی و مشکلات
زیادی هم دارد.

سواره خیر از حال پیاده ندارد



سواره خبر از حال پیاده ندارد



یعنی کسی که وضع زندگی خوبی دارد و در خوشی و شادکامی به سر می برد از حال آدمهای تهیدست بی خبر است.

خواستن، توانستن است



خواستن، توانستن است



با توان و پشتکار حتماً به مقصد خواهیم رسید.

پس از گفت و گو درباره‌ی مثل‌های زیر، مشخص کنید، مفهوم حکایت با کدام ضرب المثل‌های زیر، تناسب دارد؟

- | | |
|--|---|
| ☐ از هر دست بدهی از همان دست هم می‌گیری. | ☐ هر که بامش بیش، برفش بیشتر. |
| ☐ زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد. | ☐ سواره، خبر از حال پیاده ندارد. |
| ☒ قدر عافیت، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. | ☐ خواستن، توانستن است. |